

متن پرسش

بسمه تعالی. با سلام و احترام: «سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش | که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش» با نظر به نکاتی که در جواب سوالات شماره ۴۰۹۹۴ و ۴۱۰۴۰ برای بنده فرستادید. اکنون امکانی برایم فراهم شده تا در حضوری بسر برم که این حضور ظرف پیشامد سنت های الهی است. یعنی روحی دمیده شده که این روح و این هوا بگونه‌ای است که تنفس در آن موجب می‌شود بار دیگر آدمی به یاد آورد و به این فکر کند که همراهی با سنت‌ها و همسازی با آنهاست که «تصمیم امروز» و «دنیای آینده‌اش» را می‌سازد. این زندگی ای است همگام با سنت‌های جاری خداوند و امید به وعده هایی که بگونه ای بشر را با تصمیم امروز، از سرنوشت آینده‌اش مطلع می‌سازد. و آری چنانکه خواجه می‌گوید می‌بایست دلیرانه درین راه قدم نهاد. اگر تاریخی فرا رسیده که محل حدوث آیه «ان یكونوا فقراء یغنیهم الله من فضله» است دیگر چه باک که آدمی با وجود همه تنگناها دل در مسیری بندد، مسیری که کفر منیت امروز و ایمان هم‌آغوشی فرداست؛ درست متوجه شده اید منظور بنده «ازدواج» است. آدمی در نسبت با وجود به «بهبودن» خود نظر می‌کند و بالاخره درمی‌یابد که همراهی مداوم در هر مورد و هر مسئله با سنت‌های الهی (و اعتماد به [چیزی] که رخ خواهد داد و شأنی که نمایان خواهد شد و لمس خواهد شد)، هم موجب بهتر بودن اش می‌شود و هم نوید می‌دهد که در آینده «بهبترها» پیش خواهند آمد و دیگر غمی نمی‌ماند. حتی جرأت کنم و بگویم که فرد چنان وسعتی می‌یابد که دیگر به مجردی به چشم محرومیت نگاه نمی‌کند بلکه می‌بیند این مجردی ظرف «پیش آمدن» آیه شریفه «والیستعفف الذین لایجدون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله» است و در این مجردی می‌توان به شأنی از وجود نظر کرد که فرد در هوای آن به معنای حقیقی «عقیف بودن» می‌رسد یا به تعبیری «زیست عقیفانه». در این حال هم آیه ما را در زیست عقیفانه متوقف نمی‌کند و ما را به انتظاری می‌برد که در آن «یغنیهم الله من فضله»؛ و پروردگار از حضوری خبر می‌دهد که گویی گذر از زیست عقیفانه، و زیست در مقام بی‌نیازی‌ست که از آن به «زیست شهوار» تعبیر بنماییم. حال زیست شهوار حال بی‌نیازی به دنیا و متعلقاتش است، آن زمان است که اگر به فضل الهی ازدواجی هم صورت گیرد، آن ازدواج عاری از وابستگی‌های این دنیا است. ازدواجی که در آن هم‌آغوشی، زوج فردی شده است که طلب های خود را در آسمان می‌بیند و در زندگی میدان کوشش خود را جایی قرار داده که درعین در دنیا بودن، وابسته بدان نیستند زیرا هدفشان اینجا و این عرصه نیست. به قول جناب اخوان ثالث: «آنها قدم در راه بی‌فرجام» گذاشته اند، راهی که گشایش از پس گشایش است و انتها ندارد و فرد چه در مجردی و چه در زوجیت، خود را درانتظار گشودگی بعدی قرار

می‌دهد و جرأت کنم و بگویم که آیا این و همین، معنای حقیقی سلوک نیست؟ خداوند توفیق مان
دهاد. با تشکر از نَفْسِ که مرا درین اندیشه برد؛ سپاس از استاد گرانقدر

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: اینکه فرمودید زندگی حقیقی همگام‌بودن با سنت‌های الهی می‌باشد؛
حقیقتاً نکته مهمی است. خدا می‌داند ایمان حقیقی همین است. و در این رابطه چه اندازه زیبا و
دقیق از آیات سورۀ نور در رابطه با زندگی جوان مجرد استفاده کردید. مطمئن باشید به اندازه همان
انتظاری که از زیست عقیفانه دارید، خداوند به جناب عالی جواب می‌دهد. مهم آن است که جوانان ما در
دل همین طوفانی که در این زمانه به سوی آن‌ها آمده، خود را حفظ کنند و به ایمانی نظر کنند که
امثال شهید سلیمانی در آن حاضر بودند.

در واقع شریعت آخرین پیامبر «برای همه کس و برای هیچ کس» به حساب می‌آید؛ برای همه می‌باشد
وقتی متوجه حقیقت خود که همان عبودیت است، باشند. و برای هیچ کس نیست، وقتی اصرار بر
خودخواهی داشته باشند، به گمان آن که می‌توانند بدون معرفت به حقایق الهی و شریعت آخرین
پیامبر، خود را ادامه دهند. در حالی که به گفته جناب حافظ:

من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

که همان شریعت و راهی است که پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» در مقابل انسان‌ها گشوده‌اند تا
خدا به سراغ انسان آید، به همان معنایی که خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: «لَا يَزَالُ عَبْدِي
يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي
يَبْطِشُ بِهَا» همواره بنده من در مسیر بندگی تا آن جا به من نزدیک می‌شود که دوست‌دارش می‌شوم،
پس چون دوست‌دارش شدم، گوشش می‌شوم که بدان بشنود و چشم‌اش می‌شوم تا بدان ببیند و
دست او می‌شوم تا بدان چیزها را بگیرد. آری! این است معنای آن که خداوند به سراغ انسان می‌آید
وقتی انسان در بستر شریعتی که پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» آورده‌اند، بندگی کند. موفق باشید